



پارسا توسر کانی

## تحصن مدیران جراید در بهارستان

قبلا نوشتیم که در سال ۱۳۳۰ تحصن مدیران جراید در مجلس ادامه داشت و چون دوسه تا از آنها به مراجع خاص پیوستگی داشتند و بهتر بگویم مأموریت داشتند که ببینند در عرصه خیال که آمد کدام رفت تحصن تعطیل بردار نبود و میتوان گفت در آن اوقات تحصن (مد) روز شده بود علاوه از مدیران جراید متحصن ، یکی دوتن از فدائیان اسلام که روزی سنگ طرفداری مصدق و کاشانی را به سینه می زدند و گویا به مأموریتشان خاتمه داده شده بود دو سه تن از روساء اصناف که مدعی بودند با این هرج و مرج هان نمیتوان کاسی کرد و یک آخوند به بهانه این که جیب برها جیبش را زده اند و یک آخوند دیگر بنام ، شیخ مصطفی بعنوان اینکه دیانت اسلام ضعیف شده و بعد معلوم شد خودش عضو حزب توده است در مجلس متحصن شده بودند و مجلس هم با آنها شام و ناهار چرب و نرم میداد و بحساب هزینه مجلس میگذاشت .

این افراد قاراشمیش ، از دست دولت بمجلس پناه آورده بودند و رئیس دولت نیز از دست آنها تحصن اختیار کرده و در مجلس خیمه و خرگاه زده بود . عجب این است با این که پول شام و ناهارها از صندوق مجلس داده میشد چند شیدای بعنوان این که هزینه غذای

متحصنین رامیدهند بزرگان قوم داسرو کیسه می کردند . (۱)

من قلبا از این رویداد ها بیزار بودم و راه فرار هم نداشتم و بیشتر از آن رنج میبردیم که مردم ایران چگونه پس از شهریور ۱۳۲۰ ناخود آگاه گرفتار انکلهائی شدند و دولت ها چگونه برای بقای خویش مردم را سرگردان می کنند . یک رئیس دولت جواز فرشی میکند ، رجاله بازی می کند و بهر کس دستش را بوسید منصب وزارت و وکالت می دهد و با وقاحت خود را ثانی اثنین امیر کبیر و موجود مشروطیت ایران قلمداد می کند . (۲)

یک رئیس دولت بولی نعمت خود خیانت می ورزد و با این که او را برای سرکوبی عمال کمونیست آورده اند شبانه زندانیان توده ای را از زندان فرار داده ، و در خفا مخالفان خود را نفله و در ظاهر در مرگ آنان ندبه می نماید .

« ۱ » در یوزگی و کلاشی بنام این و آن در گذشته بین برخی از طلبه علوم دینی به رسوم بود که به مریدان ساده لوح می گفتند یکی از علماء که منسوب به آل رسول است نیازمند شده ، اگر وجوهی نزد شما هست بدهید با و برسانم سپس در طبقات دیگر هم سرایت کرد تا آنجا که در سال ۱۳۲۲ دومدیر روزنامه هفتگی در تهران به چنین کاری می پرداختند یک روز مدیر روزنامه - آ . . . . . نامه ای به مرحوم مخبر السلطنه هدایت نوشته بود که مدیر روزنامه س . . . . که از مداحان حضرت اشرف است وضع مالیش خراب و در انتظار مرحمت عالی است ، و همان روز مدیر روزنامه س . . . به همین مخبر السلطنه نامه ای نوشته بود که مدیر روزنامه آ . . . که از چاکران حضرت اشرف است احتیاج به کمک دارد و مرا واسطه قرار داده ، مخبر السلطنه که مردی کهنه کار بود برای هر کدام ده تومان فرستاده بود . اگر روزی دفاتر محرمانه بعضی دستگاهها بازو منتشر شود معلوم می شود که چه کسانی از این قبیل حقه بازا بنام دیگران در یوزگی کرده اند و نام چه اشخاصی بعنوان جیره بگیر و مزد بگیر و مستحق در آن دفاتر هست که خودشان اطلاعی ندارند .

( ۲ ) مرحوم عبدالله عزت پور مدیر روزنامه آزادگان از طرفداران قوام السلطنه بود که مدحی میگفت و پولی میگرفت در ۱۴ مرداد سال ۱۳۲۵ شماره ای مخصوص بمناسبت جشن مشروطیت چاپ کرده بود که در صفحه اول عکس بزرگی از قوام السلطنه بعنوان مؤسس مشروطیت ایران و در صفحات بعد نیز عکس ها و ستایش هایی از جناب اشرف چاپ کرده بود که چگونه مشروطیت ایران را بوجود آورد .

من با و گفتم این چه اشتباه کاری است . قوام السلطنه دبیر حضور عین الدوله و در صف مستبدان بود . با خنده گفت کاری نداشته باش ، آقا خواند و خیلی خوشش آمد و گفت یکی دو نفر دیگره مثل ستار خان و باقر خان هم با ما بودند ، خوب بود اسمی هم از آنها ذکر می کردید .

یک رئیس دولت روزی صدتا دروغ شاخدار می گوید و مردم را دست بسته به ارتش روس و انگلیس تحویل می دهد و برای این که یکبار دیگر از پله های شمس العماره بالا برود مشاغل و مناصب دولتی را با صورت مجلس کتبی به و کلاه مجلس بطور سهمیه می دهد. (۱)

یک رئیس دولت بحماقت تظاهر می کند تا خود را از زیر بار مسئولیت ها و مراجعات مردم آسوده سازد و این رئیس دولت نیز روی دست همه زده و با عوام فریبی و رجاله بازی تعزیه شیر و فضا براه انداخته و خودش نمی داند چه می کند و چه می خواهد و سنگت آن که آلات و افزار این بازی ها و اجرا کننده این بلواها در دولت ها و احزاب گوناگون ، عده معدود و نشان داری هستند که بهمه لباس وهمه مسلکی در می آیند و مانند شبیه خوان های تعزیه ، یک روز لباس شمر و یزید سپوشند و روز دیگر در کسوت زینب و کلثوم در می آیند .

این رنگ عوض کردن ها یا بهمه رنگ در آمدن ها ، اگر ذاتی نباشد جزو طبیعت ثانوی ، بعضی شده ، تاریخ مانسان می دهد که با آمدن رومی ها رومی روم و با آمدن اعراب ، عرب عرباً و با آمدن ترک ها ترک آب نکشیده شده اند و حتی برای عرب ها دستور زبان عربی نوشته اند ، حالاهم دیدیم و می بینیم که آیتاله رساله نویس ، عضو کمیته مرکزی حزب توده شد و پیش قراول کفن پوشان مصدقی نشان رستاخیز مرداد به سپینه زد و تعلیم دهنده مانیفست لنین ، مناسک حج نوشت .

رئیس رفران دوم مشهور مصدق وزیر دست راست و دست چپ او ، در دولت زاهدی وزیر و مشیر و مشار شدند و پس از آن هم چنان قاری قاتی و خلط مبحث شد که بقول آن مرد رشتی

### « آی مرا خنده گرفت »

این درد دلها را از اشعاری که آن ایام گفته ام و در روزنامه ها و مجلات کراراً چاپ شده ، می توان دریافت و برای نمونه منظومه ای را که زیر عنوان « قلدری و خلی » در شماره اول روزنامه متحصنین سال ۱۳۳۰ و روزنامه پیک ایران در سال ۱۳۳۱ چاپ شده در صفحه بعد عیناً گراور می شود .

در آن غوغاها و کشمکش ها که بتصور من ، سر رشته اش تا خارج و خارجی ها میکشید خیرچینی و دو دوزه بازی کردن و تهمت و افترا و نارو زدن و حتی قتل و کشتار رواج کامل داشت ، برای من بازی های طرفین در آغاز تعجب آور و ناگوار بود ولی رفته رفته متوجه شدم که به زعم سیاست پیشه گان « یا حداقل سیاست چی های ما » این رفتارها ، یک نوع هنر و هنرمندی بشمار میرود و اکنون که پرده بر افتاده است بخوبی می بینم سود مادی با اینهاست که

(۱) طبق اظهارات شادروان عبدالحمین نیک پور ، علی سهیلی برای گرفتن

رای تمایل از مجلسیان ، به آنها چنین تعهدی سپرده بود .

# از خلی تا قلندری

## اثر طبع استاد پارسا اوچس کالی

ملت همیشه هست ، اسیر نظامی  
 روزی ز قلندری و دگر روز از خلی  
 یک روز و هزار است باین خان کمرش  
 یک چند نماند است باین قوم بنگلی  
 آن صلح کبیر بودش در ایشی  
 وین و مینر بزرگ است - باور مطلق  
 این بشود که باغدا پس مانده ای تنی  
 وین تهران که باشد دیوان ای خلی  
 این و هیران صاحبکن ، دیو دهنند  
 هیران از فرج ما بودشان بنگلی  
 هر مکرشان یقیند ، هر مکر تظاهری  
 هر غیرشان یقیند ، در مرتابلی  
 باغدا و هیران همه افغان باشند  
 گردان و گردان  
 وین و هیران بهانه شود و این صیب  
 گران و آواز وطن بودشان توسلی  
 آن گری هر چنگ نگر و دلش پیش  
 وان قوم و قوم بین بنگلی بللی  
 از بهبه های راست و پنی هر دروغ  
 زان صیب تا سر شوی هر جباللی  
 هر یک بنا ملت دارند دامه  
 وین ملت فقیر و چسار تنگاملی  
 گر راست خراسان از ستم این گروه است  
 در ما نماند هیچ توان و بنگلی  
 این کار سامری خود جلب کرده است  
 یک مشق هر فر نیست در آستان تمللی  
 دیوانه ای که شنیده نباشد اجنبی است  
 هر که گر صلح مکن بر خورده کن  
 آنچه که پای سلامت ملت در میان  
 نماند از این طریق و هر از خلی  
 و ایضا که هر شمشیر برده بکار  
 هر ماسطر شطرنج بود هر تمللی  
 کاشی و سالار و هر ماسطر  
 هر چه بود درون و مان هر تمللی  
 هر که در میان و نماند هر ماسطر  
 هر که در میان و نماند هر ماسطر

از خلی تا قلندری

هم از توبره خورده اند و هم از آخور ، یا بعبارت بهتر هم خدا را خواسته اند و هم خرمارا و بیشترشان به آنچه می خواسته اند رسیده اند و کلاه بسر کسانی رفته است که تصور می کرده اند صلاح عموم را بر منفعت فرد باید ترجیح داد .

می گویند میرزا جعفرخان مشیرالدوله صدراعظم محمد علی شاه پابند بدیانت بود شب های جمعه مجلس عزاداری امام حسین علیه السلام بر پا میداشت ، طلاب علوم دینیہ رادعوت می کرد و پس از ذکر مصیبت و خوردن شام که عبارت از پلو خورش قیمه بود بهر يك از طلاب پنج قران میداد و التماس دعا میکرد شب های یکشنبه نیز از منی های ونك و خیابان ارامنه رادعوت میکرد و پس از ذکر دازدن مسیح و میخ کوبیدن به بدن آنحضرت ، همان پلو خورش را به آنها میخوراند و بهر يك پنجقران دندان مزدمیداد از او پرسیدند این اختلاف عقیده چیست؟ جواب داد باید هر دوراداشته باشیم شاید فرای قیامت حق با آنها باشد .

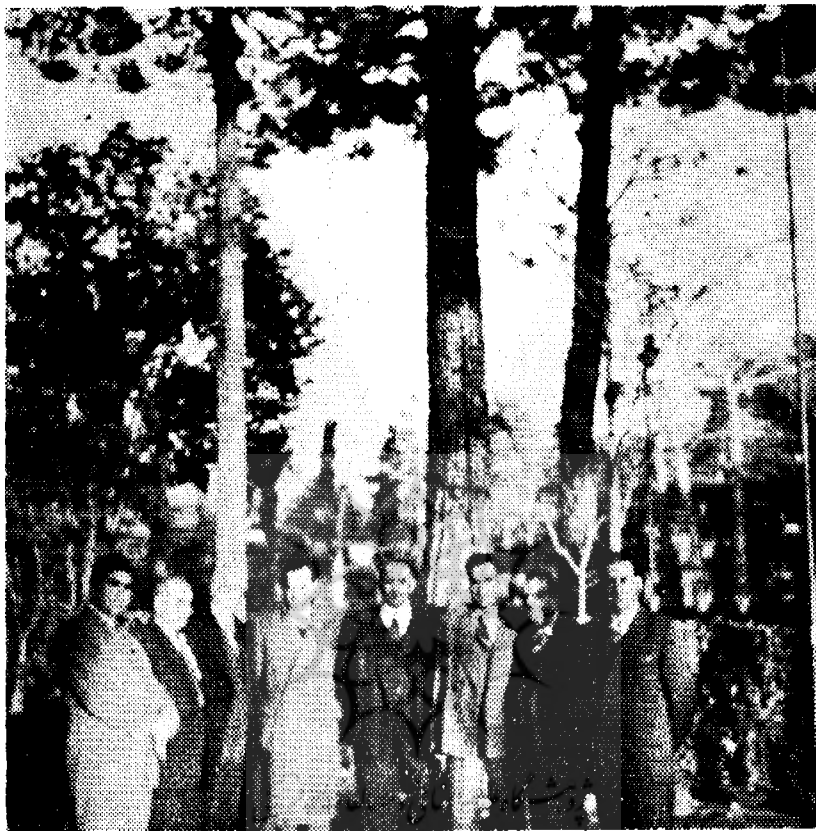
بهر حال چون مجلس هفدهم آنطور که میخواستند درست نشد باین فکر افتادند که منجلس کنند و چون انحلال مجلس منحصرأ « و قطعاً » از اختیارات پادشاه است راهی بنظرشان رسید که نمایندگان استعفا دهند تا خود بخود مجلس تعطیل شود و برای اینکه قوانینی لازم و مورد احتیاج دولت بود ، اختیارات قانونی خود را در جلسه مورخ بیستم مرداد ۱۳۳۱ به آقای مصدق تفویض کردند که ایشان هر قانونی بخواهد بشخصه وضع و اجرا کند و قائم مقام مجلس باشد ، این عمل بیسابقه مجلس هفدهم بزرگترین اهانتی نسبت به رژیم پارلمانی ایران و نشانه ای از خفت عقل رأی دهندگان باین لایحه است زیرا هیچ و کیلی و کیلی در توکیل نیست که بجای خود دیگری را برگزیند ، هن همان روز ها با هر جرم د کتر معظمی که رئیس مجلس بود مذاکره کردم و گفتم اگر همه نمایندگان استعفا بدهند ، شما باید استعفا ندهید و بمانید که طبق سابقه امور اداری مجلس راعهده دار باشید چشمانش پر از اشک شد و گفت صحیح میگوئید ولی اگر این کار را نکنم یک لکه هم بمن می چسباند که نو کر خارجی ها هستم و او هم استعفا کرد . باید قبول کرد که مجلس هفدهم ، شبیه مجالس مقننه نبود و چون چند وکیل مخالف دولت در آن راه یافته بود و در هر جلسه سخنان تند اهانت آورده و بدل میشد و گاهی بسر و کله هم میزدند به گود زورخانه و معرکه گیری درویشان شباهت تام داشت . و کلای جبهه ملی ، از احساسات مردم ، بدولت می گفتند و میبایدند و نمایندگان مخالف از رجاله بازی ها وحیف و عیل ها انتقاد می کردند .

برای انحلال مجلس هم حسبالمعمول دسته ای از بازاریان با علم و کتل براه افتادند و در جلو مجلس شماردادند که چون نمایندگان جبهه ملی فقیرند و لازم شده استعفا بدهند ما حاضریم حقوق آنها را از جیب خود به پردازیم !

تلگراف ها و طومارهای ساخنگی را میخواندند که مردم از فلان شهرستان و فلان

استان ضمن اعلام پشتیبانی از دولت تقاضا کرده اند که بطهران بیایند و حساب مخالفان دولت را کف دستشان بگذارند و کفن پو شان تا کرج و شاه عبدالعظیم آمده اند و می خواهند وارد تهران شوند و مخالفان دولت را به قتل برسانند .

چون این طومارها مجمول بود ، مدیران جرائد متحصن تصمیم گرفتند که مقابله



به مثل کنند و طومارهایی بسازند مبنی بر این که مردم بدولت اعتماد ندارند ، يك روز آقای دکتر احتشام و آقای فخرالدین نبوی که از حاشیه نشینان جراید متحصن بودند دو توپ چلوار خریدند و يك ترو دو متر تکه تکه کردند و در آن ها نوشتند که مردم این شهرستان به دولت اعتماد ندارند و با امضاهای گوناگون و جای انگشت پر کردند و به میراشرافی و یکی دو نماینده دیگر که جرأت درشت گوئی داشتند سپردند ، همین که دکتر شایگان یازیركزاده نطقی می کردند و در پایان نطق ، میگفتند طوماری بطول نیم متر رسیده که از دولت پشتیبانی کرده اند و کلای مخالف نیز نطقی می کردند و در پایان میگفتند طوماری بطول يك متر و دو متر رسیده که بدولت اعتماد ندارند که در حقیقت « مکافات دروغی بادروغ بود » و پس از چند بار تکرار این صحنه ، ارائه طومار از رونق افتاد . من پیش خود باین بازی ها و بازیگرها ، نفرین می کردم ولی به طرفین این بازی ها را يك نوع هنر و زرنگی میدانستند . بخاطر می آوردم شعر مرحوم

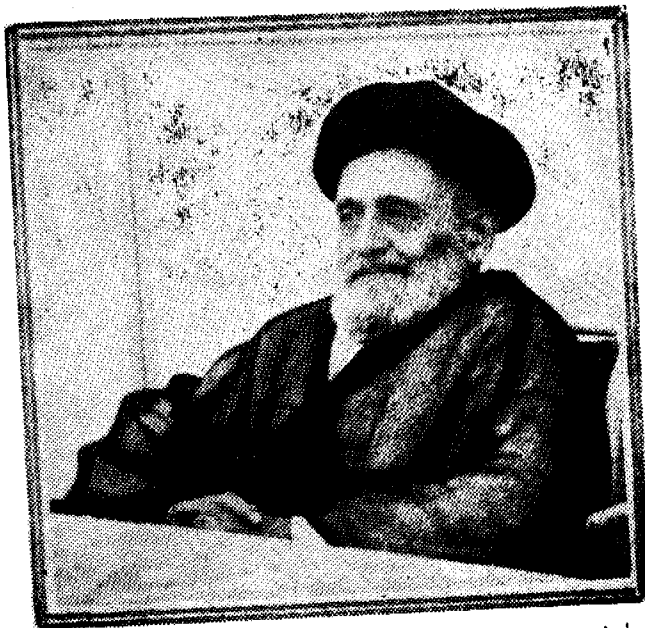
عشقی را در باره ریش گذاشتن نظام وفا. مرحوم وفا در جوانی میخواست از کاشان وکیل شود و برای فریب متشرعان کاشان ریش گذاشته بود، عشقی او را در خیابان می بیند و علت ریش گذاشتن را می پرسد او میگوید برای این است که وکیل شوم، عشقی قطعه ای دردم او سروده که بیت آخرش این است:

گفتمش ای تف بر این شغل کثیف کاول کارش کثافت کاری است

مجلس هفدهم که از هشتم خرداد ماه ۱۳۳۱ گشایش یافته بود نمیتوانست بوظیفه خود که قانونگذاری است به پردازد و با تفویض اختیارات خویش به رئیس دولت و عفو خلیل طهماسبی قاتل ظاهری رزم آرا که خلاف نص قرآن مجید است و اجازه، مصادره، اموال قوام السلطنه که برای دوسه تاز اعضا جبهه، لقمه چرب و نرمی بود، بی اعتباری و نادانی خود را نشان داد.

آنچه در این مجلس قابل توجه و یاد آوری است دست و پا کردن برای آوردن جانشینی برای مصدق بود که شرح آن بعداً خواهد آمد و تشکیل فراکسیون آزادی است که سید ابوالحسن حائری زاده، سید احمد صفائی - سید مهدی میر اشرافی - احمد فراه رزی - احمد حمیدیه فضلعلی هدی - فتح الله پورسرتیب - صادق افشار صادقی - شمس الدین قنات آبادی - مظفر بقائی - حسین مکی - نادعلی کریمی - علی زهری تشکیل دادند و پنج نماینده اخیر الذکر همکار مصدق بودند و به لایحه اختیارات مصدق در دفعه اول رأی دادند و هنگامی که کاشانی از مصدق جدا شد این پنج نفر نیز از مصدق بریدند و به کاشانی پیوستند « این فراکسیون در عمارت شماره ۵ مجلس شورای که محل دفتر مجلس سنا بود در اطاق تحصن سرلشکر زاهدی تشکیل میشود و تبادل نظر میکردند و در مصاحبه ها و در جلسات علنی مجلس با دولت مخالفت میکردند. مرحوم آیت اله کاشانی نیز حداکثر حمایت را از آنان می نمود هر روز یک اعلامیه علیه کارها در خلاف دولت صادر میکردند و این اعلامیه ها را روزنامه های عصر یعنی کیهان و اطلاعات و باختر امروز چاپ می نمودند با این تفاوت که باختر امروز چند سطر ذیل آن اظهار عقیده می کرد و چند ناسزا به صادر کنندگان آن اعلامیه ها نثار مینمود.

بخاطر دارم یک روز از مرحوم سرلشکر زاهدی پرسیدم اعلامیه امروز فراکسیون آزادی چیست؟ ایشان گفتند امروز بجای اعلامیه فراکسیون آقای کاشانی اعلامیه میدهند چند ساعت پس از این گفتگو سید مصطفی کاشانی فرزند آقای آیت اله کاشانی نفس زنان آمد و دستخط آقارا آورد که در آن نسبت خطا کاری بمصدق داده بود و نوشته بود باید او را بدار زد وقتی سید مصطفی آنرا بلند بلند می خواند و در اثر عدم آشنائی بلغات و جملات عربی، مغلوط میخواند من بیاد آنروزها افتادم که مصدق و کاشانی در هر کار همصدا بودند و در بلواها و غوغاها، از یکدیگر حمایت میکردند و یک روح در دو بدن بودند و بیاد آمد که کاشانی در



تصايل دهد ملت زير بار  
نميرود و باين اعلاميه كه  
عيناً نقل مي شود ( بسم اله  
الرحمن الرحيم - روي  
وضع و مبارزات فعلي مملكت  
بايد جناب آقاي دكتور  
مصدق رئيس دولت و تشكيل  
كابينه را بدهند . غير از  
ايشان كسي نمي تواند  
عهده دار اين مقام بشود  
ملت زير بار نمي رود  
۳۱۲۴۱۵ سيد ابوالقاسم  
كاشاني و پس از شش ماه

اعلاميه ميدهد كه بايد مصدق را دارد .  
**سيد ابوالقاسم كاشاني**

اعلاميه هاي عليه مصدق را ، مخالفان دولت مكر رچاپ مي كردند و طبعاً دولتي ها ، همان  
عنوان جاسوسي و نو كوري را كه تا ديروز بدميران جرائد متحصن نسبت مي دادند به همكاران ديروز  
خود يعني كاشاني و مكّي و بقائي وساير همكاران آنها نسبت دادند . (۱) (نامام)

(۱) اختلاف كاشاني با مصدق اساسش اين بود كه مصدق نمي خواست نقطه قدرتي در مقابل  
داشته باشد و به اميني اراكي كفيل شهرداري طهران دستور داده بود كه توصيه هاي كاشاني  
را جمع آوري و منتشر كند .

آيت الله از اين مطلب مكدردش و اطرافيان او را در ذ آشيپ در باغ حسن گرامي  
( داماد آيت الله ) آشتي دادند . چندي بعد در هيئت وزيران كه در اطاق خواب مصدق  
تشكيل مي شد و غالباً به جز وزيران و چند نفر از وكلاء اشخاص متفرقه نيز در آن هيئت  
حضور مي يافتند ، مصدق كاغذي به دست و ارسته وزير دارائي داد و گفت اين سيد كاشي  
دست از سر من بر نمي دارد ، تصويب كنيد كه سي هزار تومان از اعتبار دولت به او بدهيم  
همه امضا كردند تا نوبت به دكتور صديقي وزير كشور رسيد او هم امضاء كرد . سپس از جا  
برخاست و گفت جناب پيشوا من به احترام شما امضاء كردم . ولي اين چه پولی است كه  
باچ بدهيم ، مصدق از جا برخاست و به او گفت راست مي گوئيد من به شما تعظيم مي كنم ،  
آقا صحيح مي گوئيد ، آنگاه مشهدی مهدی پيشخدمت خود را صدازد و گفت دسته چك شخصي  
مرا بياور و يك چك سي هزار توماني از حساب شخصي خود نوشت و به و ارسته داد و گفت  
به آقاي كاشاني بدهيد . كاشاني از اين پيش آمد كه به صحنه سازي بيشتري شبیه بود وقتي  
مطلع شد علناً به مخالفت با مصدق برخاست و اين مخالفت را مي توان يكي از علل اساسي  
سقوط حكومت مصدق بشمار آورد .